جلال متینی

باربد در ادب فارسی°

ما همه اجزاء آدم بوده‌ایم — در بهشت آن لحنها بشنوده‌ایم
گرچه برما ریخت آب وگِل شکی — یادمان آید از آنها اندکی

مولانا جلال‌الدین بلخی رومی

اجازه بفرمایید سخنان خود را در این مجلس شریف، نخست با درود فراوان به برگزارکنندگان محترم سمپوزیوم یک‌هزار و چهارصدمین سالگرد تولد باربَد، رامشگر معروف دربار خسروپرویز شاهنشاه ساسانی آغاز کنم و با عرض سپاسگزاری از ایشان، همراه با سلامهای گرم و صمیمانه به همهٔ خواهران و برادران عزیز همزبان تاجیک؛ به کسانی که از دوران پیش از اسلام تا به امروز، در هر عصری، به‌گونه ای، با آنان و مملکت سغد و شهرهای پر آوازهٔ ماوراء النهر مانند بخارا و سمرقند در ارتباط بوده‌ایم. اجازه بفرمایید که با استفاده از این فرصت کم‌نظیر، از پیوندهای مشترک فرهنگی ساکنان امروزی تاجیکستان و ایران و افغانستان و دیگر بخشهای خراسان و ماوراء النهر قدیمی (که اینک در آنها چند جمهوری دیگر اتحاد جماهیر شوروی تشکیل گردیده است)، از گذشته‌های دور تا زمان حاضر، نیز در کمال اختصار یادی بکنم، بویژه از سیزده چهارده قرن اخیر در دوران اسلامی، و از روزگاری که ساکنان این منطقهٔ وسیع آزادانه با یکدیگر در رفت و آمد و ارتباط مستقیم بودند، و اهالی هیچ یک از شهرهای این

° صورت مشروح سخنرانی در «سمپوزیوم یک هزار و چهارصدمین سالگرد تولد باربد»، در شهر دوشنبه، تاجیکستان، ۲۳ تا ۲۹ آوریل ۱۹۹۰.

سرزمین پهناور خود را در شهرهای دیگر این منطقه بیگانه احساس نمی کردند، زیرا همه دارای فرهنگی مشترک بودند و زبانی مشترک. و همین زبان مشترک سبب شده بود که فی المثل مردی سمرقندی، بخارایی، مروی، بلخی، یا خیوقی خود را در طوس و اصفهان و ری و هرات بیگانه احساس نکند و ساکنان غزنین و لاهور و خوارزم و بلخ کسانی را که از اصفهان و تبریز و کرمان و شیراز به شهرهای ایشان می رفتند، اجنبی نپندارند. مگر نه آن است که قرنهاست اشعار رودکی سمرقندی، فردوسی طوسی، فرخی سیستانی، سنائی غزنوی، ناصرخسرو قبادیانی، قطران تبریزی، فخرالدین اسعد گرگانی، کمال الدین اصفهانی، غضائری رازی، مولانا جلال الدین بلخی رومی، سعدی شیرازی، اوحدی کرمانی، سلمان ساوجی، کمال خجندی، حافظ شیرازی و جامی و صدها شاعر دیگر، و نیز آثار صدها نویسنده در این منطقهٔ وسیع دست به دست می گردد و تا پنجاه شصت سال پیش همه کسانی که به این زبان مشترک سخن می گفتند و چیز می نوشتند، همهٔ این شاعران و نویسندگان را ـ بی استثناء و بی توجه به زادگاه ایشان ـ از خود می دانستند. در بارهٔ این گونه ارتباطهای فرهنگی بد نیست به یکی از هزاران مثال و نمونهٔ آن در این جا اشاره ای بکنم.

ملاحظه بفرمایید در حدود سال ۳۵۰ هجری قمری/۹۶۱ مسیحی، مردی به نام ابوبکر ربیع بن احمد الاخوینی از اهالی شهر بخارا (که امروز آن شهر در همسایگی شما و در محدودهٔ جمهوری شوروی سوسیالیستی اوزبکستان قرار دارد)، درس پزشکی را نزد طبیبی از اهالی ری به نام ابوالقاسم مقانعی می خواند که او نیز شاگرد محمدبن زکریای رازی بوده است. این پزشک بخارایی ساکن بخارا، در حدود سال ۳۷۰/۹۸۰ کتاب خود را به نام هدایة المتعلمین فی الطب[1] به زبان پارسی می نویسد که قدیمی ترین متن پزشکی موجود به این زبان است. موضوع جالب توجه آن است که وی در کتابش که به زبان فارسی است، درچند مورد نیز کلماتی را به «پارسی بخاری»[2] یاد می کند و در یک مورد نیز معادل لفظی فارسی را به دو «زفان بُخاری» و «زفان سُغدی»[3] می‌آورد. توجه می‌فرمایید که متجاوز از ده قرن پیش با وجود وسائل بسیار ابتدائی مسافرت، چگونه جوانیِ بخارایی، درس طب را نزد پزشکی از اهالی شهر ری که خرابه‌هایش نزدیک تهران امروزی است فرا می گیرد (و یا احتمالاً استاد وی که اهل ری بوده است، از ری به بخارا رفته و در آن‌جا متوطن گردیده بوده است)، وی بیقین زبان عربی را که زبان علمی آن روزگار بوده است بخوبی می داند، ولی برای فرزندش که تحصیل پزشکی را تازه آغاز کرده بوده و ظاهراً زبان عربی را نیک نمی دانسته است،

کتابی به «زبان پارسی» تألیف می کند[4] و در آن کتاب در کنار کلمات فارسی و تازی، در چند مورد لغات پارسی خاص بخارا، روستای بخارا،[5] و سغد را نیز بکار می برد. تألیف این کتاب چنان که عرض کردم یکی از هزاران دلیل غیر قابل انکار وجود روابط نزدیک فرهنگی است بین همهٔ ساکنان این سرزمین وسیع.

از سوی دیگر، در ایرانِ امروز، وجود نامهای خانوادگی مانند: بخارایی، خجندی، مروی، کابلی، غزنینی، غزنوی، هراتی، شروانی، گنجوی، گنجه ای، تفلیسی، خوارزمی، لاهوری، دهلوی، کشمیری، گرجی، گرجستانی را به چه امری جز این می توان تعبیر کرد که پیش از تقسیم بندیهای جدید جغرافیایی - سیاسی اخیر، پدران و نیاگان هریک از این افراد که اهل یکی از آن شهرها بوده اند، بسبب امکان رفت و آمد آزاد بین شهرهای مختلف، هریک لابد بسببی، ایران امروز را برای زندگانی خود بیشتر مناسب دانسته و بدین علت در آن رحل اقامت افکنده اند. بیقین امروز در ماوراء النهرِ روزگاران پیشین نیز افرادی را می توان یافت که پدرانشان از شهرهایی چون مشهد و نیشابور و طوس و شیراز و اصفهان و غیره به آن جا کوچیده اند.

و امروز نیز برگزاری سمپوزیوم باربَد، رامشگر خسرو پرویز شاهنشاه ساسانی، در شهر دوشنبه پایتخت جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان خود یادآور و گواه صادق این پیوند مشترک فرهنگی است که به آن اشاره کردم، زیرا چنان که بعد به عرض خواهم رسانید، بر طبق روایات تاریخی و داستانی، یکی از دو شهر مرو یا جهرم زادگاه باربد خوانده شده است. باربد از مرو یا جهرم به شهر تیسفون (نزدیک شهر بغداد امروزی) پایتخت امپراطوری ساسانی رفته است، و همهٔ شهرت و آوازهٔ خود را در تیسفون پایتخت ایران در عهد ساسانیان بدست آورده است. امروز در حالی که مرو و جهرم و تیسفون، هیچ یک در محدودهٔ جغرافیایی سیاسی جمهوری تاجیکستان قرار ندارند، و سلسلهٔ ساسانی نیز از جمله سلسله های پادشاهی منطقهٔ ماوراء النهر نبوده است. شما دانشمندان عزیز تاجیک بمناسبت یک هزار و چهارصدمین سال تولد همین باربد چنین مجلسی را در دوشنبه برپا ساخته اید و گروهی از صاحبنظران و دانشمندان را از سرزمینهای مختلف برای بزرگداشت وی به وطن خود دعوت کرده اید. آیا این اقدام شما تاجیکان برای تشکیل این سمپوزیوم، کوششی مثبت در تأیید آن دو بیت مولانا جلال الدین بلخی رومی که در صدر عرایضم خواندم، نیست، که باوجود گذشت قرنها، و فراز و نشیبهای فراوانی که ساکنان این منطقهٔ وسیع تاکنون دیده اند، و با آن که دولتهای مستقلی در قلمرو این فرهنگ غنی و این زبان مشترک بوجود آمده است، و

نیز با آن که این زبان مشترک در پنجاه شصت سال اخیر رسماً به سه نام فارسی، تاجیکی، و دری خوانده می‌شود، هنوز همهٔ ما آن دوران پیوستگی و همدلی را به یاد داریم و آن را گرامی می‌شماریم. آری، «یادمان آید از آنها اندکی». تشکیل این مجلس فرخنده به همهٔ ما، ساکنان این خطهٔ وسیع، دوران تجدید دوستیها و برادریها و همدلیهای بیشتر را نوید می‌دهد. تا باد چنین باد.

* * *

پیش از آن که بحث اساسی خود را آغاز کنم، بد نیست از دوران تاریخی که باربد در آن می‌زیسته است نیز باختصار سخن بگویم. حاضران در این مجلس همه با تاریخ ساسانیان (٢٢٤-٦٥٢ مسیحی) آشنایی کافی دارند و نیک می‌دانند که در بین پادشاهان آن سلسله، خسرو پرویز (پادشاهی ٥٩١-٦٢٨ مسیحی) از نظر اهمیت و شهرت پس از خسرو انوشیروان (پادشاهی ٥٣١-٥٧٩ م.) قرار دارد. ولی او در دورهٔ طولانی پادشاهی خود و با امکانات زیادی که در اختیار داشت، و با آن که با جنگهای بیحاصل، حدود ایران را به دوران هخامنشیان (٥٥٩-٣٢١ ق.م.) نزدیک ساخت، ولی چون مردی هوسباز، بی‌جرأت، ضعیف‌النفس، آزمند، کینه‌توز، ستمکار و حق ناشناس بود، و از سوی دیگر چون پادشاهی تجمّل پرست، طالب جلال و آوازه، شهوت‌ران، و دوستدار عیش و نوش فراوان بود، از امپراطوری بزرگ ساسانی میراثی بر جای نهاد که پس از چند سالی، در برابر حملات تازیان نومسلمان از پای درآمد. نظر عموم مورّخان آن است که تجملاّت و جلال و شکوه دربار خسرو پرویز، پیش از او و پس از او، در ایران بی‌سابقه بوده است. در بارهٔ عدهٔ زنان و کنیزکان و خوانندگان و نوازندگانش نیز روایات مختلف است و اغراق آمیز، چه بعضی تعداد آنان را سه هزار نوشته‌اند و طبری عدهٔ آنان را از ده الی دوازده هزار تن یاد کرده است، و چنان که می‌دانیم معروفترین این زنان، یکی مریم، دختر موریس Murice قیصر بیزانس بوده است و دیگری شیرین که در روایتهای گوناگون از وی بعنوان دختری ارمنی (از خاندان پادشاهی ارمنستان)، سریانی یا خوزستانی یاد کرده‌اند.[٦] باوجود جنگهای بیست و چهار سالهٔ بیحاصل خسرو پرویز با رومیان و هزینه‌های گزاف این جنگها، و نیز با وجود لشکرکشیهای او به سرزمینهای دیگر و همچنین مخارج فوق‌العادهٔ دربارش با آن چند هزار زن و کنیز و خواننده و نوازنده، وقتی می‌خوانیم که پس از شکست دستگرد، چون درباریان خسرو پرویز را دستگیر و زندانی می‌کنند، و وی در زندان ادعا می‌نماید که با آن همه ریخت و پاشها و افراطها، موجودی خزانهٔ ایران را چهار برابر کرده بوده است،[٧] او، ندانسته و بطور غیرمستقیم از ظلم

و ستم بیحدی که در دوران پادشاهیش بر مردم ایران و سرزمینهای مفتوحه روا داشته بوده است پرده بر می دارد. سقوط ایران را در برابر تازیان نومسلمان، در سلطنت خسرو پرویز و کارهای نابخردانه‌اش باید جُست، نه در ضعف یزدگرد سوم و ناتوانی سپاهیان ایران، و نه در نیرومندی مهاجمان عرب.

درچنان درباری، و در زمان چنان پادشاه عشرت طلبی، و نیز درچنان حال و هوایی است که بنا بر روایات گوناگون، باربد خودی می نماید و نظرپادشاه ساسانی را بسوی خود جلب می کند و در رأس رامشگران و خنیاگران دربار وی قرار می گیرد و شهرهٔ آفاق می گردد. آنچه در بارهٔ باربد می دانیم، که البته بسیار اندک است، همه در حاشیهٔ زندگی خسرو پرویز قرار دارد، و بدین سبب اگر خسرو پرویزی با چنان صفاتی وجود نمی داشت، باحتمال قوی نه نامی از باربد باقی مانده بود، و نه چیزی از وی می دانستیم، و نه از لحنها و سرودهای او خبری به ما می رسید، ولو آنچه هم اکنون می دانیم نیز کم است و بیشتر با افسانه آمیخته.

* * *

اینک زمان آن فرا رسیده است که سرگذشت باربد را در ادب فارسی در دوران اسلامی دنبال کنیم. ولی پیش از آن که باربد به دربار خسرو پرویز قدم نهد، بر اساس روایت نظامی گنجوی، ظهور وی در رؤیایی به پرویز نوجوان اعلام گردیده بوده است که البته رنگ افسانه درآن بسیار قوی است، اما به هر حال این روایت را نیز نباید نادیده گرفت.

بر اساس روایت نظامی در خسرو و شیرین،[7] پرویز از روزگار نوجوانی، که حتّی بقول خود وی نیز هنوز بوی شیر از دهانش می آمده است (ص ۱۳٦/بیت ۱۱) و پدر هم او را «طفلی خرد» بیش نمی‌خوانده (۱۸/۱۳٦)، اوقات خود را به عیش و نوش و خوشگذرانی می گذرانیده است. و از جمله حوادث این سالهای زندگانی اوست که روزی با همراهان خود آهنگ شکار می کند و از شهر بیرون می رود، و چون به دهی می رسد، در سبزه زاری بساط عیش و طرب می گسترد، اسبش در مرغزاری می‌چرد، خود او با همراهانش به نوشیدن بادهٔ سرخ رنگ می‌پردازد، و چون شب فرا می رسد، در خانهٔ یکی از روستاییان - لابد بر خلاف میل آن روستایی - مجلس بزمی می آرایند و پرویز و یارانش در آن جا به شنیدن «سماع ارغنونی» و نوشیدن «شراب ارغوانی» سرگرم می گردند. و در همین روز است که یکی از غلامان وی نیز خوشه ای چند غوره از تاک روستایی را غارت می کند. چون روز بعد این خبر را به هرمز (پادشاهی ۵۷۹-۵۹۰م.)،

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پدر پرویز، می رسانند و از بیرسمیهای او یاد می کنند، «دادگستری» هرمز بدین شرح به مرحلهٔ اجرا در می‌آید که اسب پرویز را که در مرغزار دهقانی چریده بوده است، پی می بُرند، «غلامش را به صاحب غوره» می دهند، تخت پرویز را به روستایی می بخشند که پرویز در خانهٔ وی بساط عیش و طرب گسترده بوده است، و از همه مهمتر

پس آن گه ناخن چنگی شکستند   ز روی چنگش ابریشم گسستند

در اجرای عدالت هرمزی، البته، از ستمی که بر اسب فرزند شاه رفته است و مجازاتی که به ناحق در حق چنگ زن وی روا داشته اند نباید بی تأمل گذشت. پس از این شدّت عمل هرمز، پرویز جوان، کفن بر تن و تیغی تیز در دست بهمراه پیران کهنسال ـ بعنوان میانجی ـ به نزد پدر می رود و چون مجرمان بر خاک می غلتد و از پدر می خواهد که اگر وی مرتکب گناهی شده است «اینک، تیغ و گردن». پدر پس از دیدن این صحنه، که نظامی با تفصیل و آب و تاب آن را توصیف کرده است، از گناه پرویز در می گذرد و او را ولیعهد سپاه خویش می سازد. در همان شب، پرویز پس از نیایش یزدان چون به خواب می رود، نیای خویشتن را در رؤیا می بیند که به وی مژده می دهد در برابر چهار چیزی که به فرمان پدر از دست داده‌ای (اسب، غلام، تخت، و چنگی)، چهار چیز دیگر بدست خواهی آورد: دلارامی شیرین نام، اسبی بنام شبدیز، تختی به اسم طاقدیس، و

چهارم چون صبوری کردی آغاز   در آن پرده که مطرب گشت بی ساز
نوا سازی دهندت «باربد» نام   که بر یادش گوارد زهر در جام
بجای سنگ خواهی یافتن زر   بجای چهار مهره چار گوهر
(۱۳۹/۱۳-۱۵)

از خواب و رؤیا بگذریم و ببینیم باربد تاریخی کیست. ظاهراً در متون فارسی میانه که به دست ما رسیده، نامی از باربد، رامشگر پُر آوازهٔ خسرو پرویز برده نشده است. آگاهی ما در بارهٔ وی منحصر است به مطالب معدود و پراکنده‌ای که در دورهٔ اسلامی، نخست در برخی از متون کهن عربی آمده‌است و سپس در چند متن منظوم و منثور فارسی. ولی این موضوع را نباید ناگفته بگذاریم که آنچه در متون عربی در بارهٔ باربد مذکور است، بی‌تردید یا از طریق ترجمهٔ متنهای فارسی میانه که در دو سه قرن اول اسلامی موجود بوده به زبان عربی راه یافته است، یا از راه روایات شفاهی. همچنان که بسیاری از اطلاعات ما در بارهٔ آثار مکتوب فارسی میانه، از راه ترجمهٔ آنها به زبان عربی، به دست ما رسیده است. بعنوان شاهد و مثال به کلیله و دمنه اشاره می کنیم. ما کلیله و دمنه‌ای را که به زبان پهلوی ترجمه شده بوده است در دست نداریم، ولی ترجمهٔ

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

عربی ابن‌مقفّع را از همین متن فارسی میانه در اختیار داریم، و البته این امر منحصر به همین یک کتاب نیست و دهها نظیر و مانند می توان برای آن یاد کرد. دربارهٔ باربد کریستن سن معتقد است روایاتی که دربارهٔ او «به ما رسیده مأخوذ از خوذای نامک (خدای‌نامه) نیست بلکه محتملاً از بعضی از کتب معمول در اواخر دورهٔ ساسانی نقل شده است، تفصیلی که فردوسی و ثعالبی نقل کرده‌اند کمابیش افسانه آمیز است.»[9]

اینک با توجه به همین روایات پراکنده، سعی می کنیم در حد مقدور باربد را بشناسیم.

نام باربد در کتابهای عربی با ضبطهای: فهلْبد، فهلَبد ـ فهلْبذ، فهلَبذ ـ بهلْبد، بهلَبد ـ بهلْبذ، بهلَبذ ـ فهلود، فهلَود ـ فهلْوذ، فهلَوذ ـ فهرْبد، فهرَبد ـ فهرْبذ، فهرَبذ ـ بهرْبد، بهرَبد ـ بهرْبذ، بهرَبذ ـ بارْبد، بارْبذ آمده است، و در متون فارسی تنها با دو ضبط: بارْبد و بارْبذ. کدام یک از این ضبطها صحیح است و این رامشگر هنرمند را معاصرانش به چه نامی می خوانده‌اند، آشکار نیست.

نُلدکه ضبطهای نخستین از «فهلْبد» تا «بهرَبذ» را معرب «پهرْبد» و «پهلْبد» فارسی میانه می داند. ضبط نام باربد در شعر خالدبن فیّاض (۱۰۰ هـ. ق./ ۷۱۸ م.) بصورت بهر/ بهلبد، و نیز وجود یک مُهرِ اسم، متعلق به دورهٔ ساسانی، ظاهراً با نام شخصی (اسم خاصّ) «پهر/ پهلْبد» این حدس را تأیید می تواند کرد. ولی رای کریستن سن آن است که ضبط «باربد» صحیح است.

در بارهٔ زادگاه باربد، چنان که پیش از این اشاره گردید نیز اختلاف است. در متنهای کهن عربی مانند: کتاب اللهو ابن خردادبه، و کتب اصطخری، جاحظ، ثعالبی (غرر...)، و نیز نزهت القلوب او را اهل شهر مرو (امروز واقع در جمهوری ترکمنستان شوروی) دانسته‌اند، و در متون نسبةً متأخر فارسی مانند المعجم فی معائیر اشعارالعجم، فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع و غیره ـ ظاهراً به پیروی از شاهنامهٔ فردوسی ـ او را از شهر جهرم واقع در ایالت فارس خوانده‌اند.[10]

استادِ باربد که بوده است؟ به روایت ابن عبدربّه در العقد الفرید، فهلبذ شاگرد مغنّی ای به نام یُشت بوده است، درحالی که ابن‌قتیبه درعیون الاخبار، یُشت را شاگرد فهلوذ (باربد) خوانده است. نام این مغنّی را جاحظ در کتاب الحیوان زیوشت (نسخه بدل: روشک) یاد کرده است.[11]

از سوی دیگر بر اساس روایت نظامی گنجوی در خسرووشیرین، پس از آن که خسرو پرویز شیرین را به مدائن می‌آورد و با وی ازدواج می کند، چهارتن از کنیزکان خاص

خود را به چهار تن از نزدیکانش می‌بخشد. یکی از این چهار تن ندیمان پادشاه، باربد است که خسروپرویز «سمن ترک از برای باربد خواست» (۱۱۱/۶۴۲).

و امّا در بارهٔ هنرمندی وی اطلاعات بیشتری داریم. وی رامشگر دربار خسروپرویز بوده است که در موضوعهای گوناگون اعم از مدح و سوگواری، پیروزی و بطور کلی وقایع مهمی که روی می‌داده است شعر می‌سروده[۱۲] و اشعار خود را با نواختن بربط یا رود، به آواز خوش می‌خوانده و شنوندگان را تحت تأثیر قرار می‌داده است. ثعالبی در آن‌جا که از لحن «پرتو فرخار» باربد سخن می‌گوید، می‌نویسد این لحن «همان شادمانی را می‌بخشید که توانگری از پس درویشی می‌بخشد، پس از آن که [باربد] دستان «سبز اندر سبز» را خواند و نواخت چنان که شنوندگان از آهنگ زار زار ابریشم رود و از زیر و بم سرود او مجذوب و مبهوت شدند».[۱۳] باربد هنرمندی خود را بویژه در جشنهای نوروز و مهرگان و دیگر آیینهای رسمی دربار خسروپرویز بمنصهٔ ظهور می‌رسانید. در بارهٔ تعداد الحان باربدی اختلاف است. نظامی گنجوی در خسرو و شیرین نام ۲۹ یا ۳۰ لحن را یاد کرده است[۱۴] که نام برخی از این لحنها در کتابهای دیگر با ضبطی متفاوت آمده است. و نیز نوشته‌اند که وی برای هر روز هر ماه یک لحن ساخته بوده است. از طرف دیگر در بعضی از کتابها مذکور است که باربد برای ضیافتهای پادشاه ۳۶۰ لحن ساخته بوده است هر لحنی برای یک روز.[۱۵] امّا آنچه در بارهٔ آن تقریباً اتفاق نظر وجود دارد «سرودهای خسروانی» باربد است که احتمالاً همان «طرق الملوکیه» مذکور در متون عربی است.[۱۶] شمس قیس رازی در کتاب **المعجم فی معائیر الاشعار العجم** در آن‌جا که از باربد سخن می‌گوید توضیحی کوتاه در بارهٔ سرود خسروانی به شرح زیرین می‌دهد: «... که استاد بربطی بود، بناء لحون و اغانی خویش در مجلس خسروپرویز که آن را خسروانی خوانند با آنک سربسر مدح و آفرین خسرو است بر نثر نهاده است و هیچ از کلام منظوم در آن بکار نداشته.»[۱۷] اظهار نظر شمس قیس در بارهٔ این که سرودهای خسروانی باربد به نثر بوده است نه به نظم، قابل تأمل است. ظاهراً شمس قیس نیز مانند بسیاری از کسانی که تنها با شعر عروضی فارسی یا عربی سروکار داشته‌اند، هر کلام منظومی را که با نظام عروضی تطبیق نمی‌کرده است نثر می‌خوانده‌اند و حداکثر نثر مسجع که با آن آشنایی داشته‌اند، چنان که مؤلف **برهان قاطع** نیز در بارهٔ باربد نوشته است: «... و سرود مسجع از مخترعات اوست و آن سرود را خسروانی نام نهاده بودند...»[۱۸]

از همهٔ این سرودهایی که باربد به مناسبتهای مختلف ساخته بوده است، تنها سه

مصراع به فارسی میانه و به خط فارسی-عربی موجوداست و در این باب باید سپاسگزار ابن‌خرداذبه باشیم که آن را به شرح زیر نقل کرده است:

قیصر ماه مانذ و خاقان خرشید
ان من خذای ابر مانذ کامغاران
کخاهذ ماه بوشد کخاهذ خرشید

Qaiser māh mānaδ u xāqān xwarshēδ
ān i man xwaδāy abr mānaδ kāmaɣārān
ka xwahaδ māh pōshaδ ka xwahaδ xwarsheδ

در بارهٔ شهرتِ بسیار باربد همین بس که قزوینی هم در عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات و هم در آثار البلاد و اخبار العباد نوشته است که ایرانیان وی را یکی از عجائب دهگانهٔ سرزمین خود می دانند. وی در کتاب عجائب المخلوقات، در «فصل فی خواص الفُرس» می نویسد: «چنین گویند که در فُرس ده کس بودند که در همه اصناف مردم مثل ایشان نبود و نباشد و نه در فرس نیز. اوّل فریدون بن آبتین...، دوم اسکندر بن داراب بن داراب...، سیّم کسری و او را نام انوشیروان بن قباد بود...، چهارم بهرام بن یزدجرد بود و او را بهرام گور گفتندی...، پنجم رستم زال...، ششم جاماسب منجم گشتاسب بن لهراسب...، هفتم بوزرجمهر بن بچکان [= بختکان] وزیر اکاسره بود...، هشتم باربد مغنّی کسری بود و او را در آن شیوه نظیر نبود. چنین گویند که هر که خواستی که کاری بر کسری عرضه کند و نیارستی، آن را به باربد گفتی و او آن معنی را در شعر بیاوردی و بر آن شعر آوازی تصنیف کردی و پیش کسری او را بخواندی. کسری را معلوم شدی و حاجت او برآوردی، نهم شبدیز...، دهم فرهاد....»،[۲۰] همو در آثار البلاد نیز می نویسد که خسروپرویز سه چیز داشت که هیچ پادشاه پیش از او یا بعد از او نداشت یکی زنش شیرین، یکی مطربش بهلبذ، و آخری اسبش شبدیز.[۲۱]

از جمله موضوعهای دیگری که در این روایات پراکنده در بارهٔ باربد آمده است قرب منزلت وی در نزد پادشاه ساسانی است و نفوذ فوق العادهٔ کلام وی در پادشاه. آنچه در این روایات مذکور است آشکار می سازد که درباریان و نزدیکان شاهنشاه، حتی شیرین زن محبوب خسرو، هرگاه با مشکلی روبرو می گردیده اند دست به دامان باربد می شده اند، و از وی درخواست می کرده اند که موضوع را در موقع مناسب، با سرودی به عرض شاه برساند. قدیمترین سندی که در این باب داریم مربوط می شود به مردن شبدیز، اسب مشهور خسروپرویز، نوشته اند «خسرو ابرویز سوگند یاد کرده بود هرکس خبر هلاک کش [هلاک شبدیز] را بیاورد او را بقتل خواهد رسانید. روزی که شبدیز مُرد،

میرآخور هراسان شد و به باربد رامشگر پادشاه پناه برد، باربد در ضمن آوازی، واقعهٔ اسب را با ایهام و تلویح گوشزد خسرو کرد. شاه فریاد برآورد که «ای بدبخت، مگر شبدیز مرده است!» خواننده در پاسخ گفت: «شاه خود چنین فرماید». خسرو گفت بسیار خوب، هم خود را نجات دادی، هم دیگری را».[۲۲] این واقعه بر طبق اسناد موجود برای نخستین بار در شعر خالدبن فیّاض (متوفی ۱۰۰ هـ. ق./ ۷۱۸م.) گزارش شده است. یعنی در زمانی که از مرگ خسروپرویز کمتر از یک قرن گذشته بوده است.[۲۳] همچنین نوشته اند که شیرین نیز یک بار از باربد خواست تا موضوع ساختن باغ یا قلعه ای را در قصر شیرین ـ که خسرو به وی وعده کرده بوده است، در ضمن سرودی به شاهنشاه یادآوری کند. باربد به همین طریق عمل می نماید. ظاهراً پادشاه به وعدهٔ خود وفا می کند، و بدین سبب شیرین، باربد را ملکی در اصفهان می بخشد که باربد خانواده اش را در آن جا مستقر می گرداند.[۲۴] این گونه روایات منحصر به همین دو موردی که بعرض رسانیدم نیست.[۲۵]

در حوادث سالهای آخر عمر باربد و مرگ وی نیز روایتها مختلف است. ثعالبی می نویسد وی به دست رقیبش به نام سرجاس مسموم گردید. ولی ابن قتیبه و ابن عبد ربّه نام این موسیقیدان را بُشت نوشته اند. ابن خردادبه برخلاف آنان می گوید این باربد بود که شاگرد خود را به نام شرکاس کُشت، و بعد مورد عفو شاهنشاه قرار گرفت.[۲۶] در **شاهنامهٔ** فردوسی و **خسرو و شیرین** نظامی که بتفصیل دربارهٔ باربد سخن گفته شده است، چیزی دربارهٔ مرگ او بچشم نمی خورد، جز این که در شاهنامه آمده است چون باربد در جهرم، از زندانی شدن خسروپرویز آگاه گردید روی به تیسفون نهاد که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

پس از ذکر اشارات پراکنده دربارهٔ باربد، اکنون دو متن منظومی را مورد مطالعه قرار می دهیم که دربارهٔ باربد با تفصیل بیشتر سخن گفته اند. این دو متن چنان که پیش از این نیز گفته ایم یکی **شاهنامهٔ** فردوسی است و دیگری **خسرو و شیرین** نظامی. از آنچه در **شاهنامه** مذکور است چنین بر می آید که باربد در اواخر دوران پادشاهی خسرو پرویز، ملتزم دربار او می گردد، ولی تا پایان پادشاهی وی از مقیمان درگاه نبوده است، درحالی که بر اساس روایت نظامی گنجوی، باربد از روزهای نخست پادشاهی خسرو پرویز (بار دوّم) در صف مطربان برگزیدهٔ دربار وی بوده است. چون آنچه در این دو کتاب دربارهٔ باربد آمده با یکدیگر متفاوت است هریک از این دو متن را جداگانه مورد بررسی قرار می دهیم.

در شاهنامهٔ فردوسی،[۲۷] چون سخن به بیست و هشتمین سال پادشاهی خسروپرویز می رسد، برای نخستین بار با باربد روبرو می شویم. روایت بدین قرار است که ظاهراً کسی باربد را از وجود سرکش، بزرگ رامشگران درگاه شاهنشاه، با خبر می سازد و به وی می گوید اگر تو به دربار راه یابی، خسروپرویز «تورا بر سر سرکش افسر کند» (ج ۹/ ص ۲۲۶/ بیت ۳۶۱۳). پس باربد از کشورش (یعنی شهر جهرم از ایالت فارس) روی به دربار خسروپرویز می نهد (۲۲۶/ ۳۶۱۵). و بنا به قول فردوسی محرک وی در این کار افزون طلبی او بوده است که فردوسی از آن با لفظ «آز» یاد کرده است نه نیاز (۲۲۶/ ۳۶۱٤). باربد به درگاه شاهنشاه می آید و رامشگران را یکایک از نظر می گذراند. سرکش که ظاهراً از وجود رامشگری، باربد نام آگاه بوده و وی را رقیب خود می دانسته است و از آمدن او به دربار نیز آگاه شده بوده است به سالار بار می گوید «...رامشگری بر در است/که از من به سال و هنر برتر است» (۲۲۶/۳۶۱۸)، پس نباید او به حضور خسرو باریابد «که ما کهنه گشتیم و او نوشود». سرکش، سالار بار را با دادن درم و دیناری چند راضی می کند تا از رفتن باربد به نزد شاه ممانعت نماید. سالار بار به همین ترتیب عمل می کند. پس باربد، نومید از درگاه خسروپرویز بسوی باغی می رود که شاه هر سال در نوروز، دو هفته به آن باغ می رفته و در آن جا جشنگاهی می آراسته اند و وی و ندیمانش در آن باغ به باده گساری و شادی می پرداخته اند. باربد با باغبان این باغ طرح دوستی می ریزد و از وی می خواهد هرگاه خسرو به جشنگاه آمد، وی را باخبر سازد. باغبان خواهش او را می پذیرد و چون خسرو آهنگ باغ می کند، باغبان باربد را آگاه می سازد

چو خسرو همی خواست کآید به باغ   دل میزبان شد چو روشن چراغ
بر باربد شد بگفت آنک شاه   همی رفت خواهد بر آن جشنگاه
همه جامه را باربد سبز کرد   همان بربط و رود تنگ و نبرد
بشد تا به جایی که خسرو شدی   بهاران نشستنگهی نو شدی
یکی سرو بُد سبز و برگش گشن   ورا شاخ چون رزمگاه پشن
بر آن سرو شد بربط اندر کنار   زمانی همی بود تا شهریار
ز ایوان بیامد بدان جشنگاه   بیاراست پیروزگر[۲۸] جای شاه
بیامد پریچهره ای میگسار   یکی جام بر کف برِ شهریار
جهاندار بستد ز کودک نبید   بلور از می سرخ شد ناپدید
بدان گه که خورشید برگشت زرد   همی بود تا گشت شب لاژورد

زننده بر آن سرو برداشت رود   همان ساخته پهلوانی سرود
(۲۲۷-۲۲۸/۳۶۳۲-۳۶۴۲).

بدین ترتیب باربد با جامهٔ سبز و بربط و رودِ سبزرنگ، خود را در دل درخت سروی پر شاخ و برگ پنهان می‌سازد و چون شب فرا می‌رسد و خسرو به جشنگاه قدم می‌نهد، پس از آن که جامی باده می‌نوشد، باربد درحالی که بر شاخ درخت سرو نشسته بوده است، پنهان از چشم این و آن، همراه با نوای رود به خواندن پهلوانی سرود می‌پردازد، سرودی که به قول فردوسی اکنون (= ظاهراً در قرن چهارم هجری/ قرن ۱۰ و ۱۱ مسیحی) «تو خوانیش دادآفرید». مجلسیان همه شگفت‌زده می‌شوند، به فرمان خسرو سراسر جشنگاه را جستجو می‌کنند تا رامشگر را بیابند، ولی کسی را پیدا نمی‌کنند. خسرو جامی دیگر باده می‌نوشد و باربد آن گاه سرود «پیکار گرد» را همراه با رود می‌خواند. بار دیگر به فرمان شاه برای یافتن خواننده و نوازنده، با چراغ همه‌جا را می‌گردند، ولی کوشش ایشان بی‌ثمر می‌ماند. شاهنشاه باز جامی باده می‌نوشد، باربد این بار لحن «سبز در سبز» را می‌خواند:

چو بشنید پرویز بر پای خاست   به آواز او بر، یکی جام خواست
که بود اندر آن جام یک من نبید   به یک دَم می روشن اندر کشید
چنین گفت کاین گر فرشته بدی   ز مشک و ز عنبر سرشته بدی
وگر دیو بودی نگفتی سرود   همان نیز نشناختی زخم رود
بجویید در باغ تا این کجاست   همه باغ و گلشن چپ و دست راست
دهان و برش پر ز گوهر کنم   بر این رود سازانش مهتر کنم
(۲۲۹/۳۶۶۰-۳۶۶۵)

باربد چون سخنان مهرآمیز شاهنشاه را می‌شنود، با اطمینان خاطر از درخت سرو فرود می‌آید و به پیشگاه خسرو می‌رود، روی بر خاک می‌مالد. خسرو از حال وی می‌پرسد و باربد همهٔ ماجرا را از آغاز تا پایان باز می‌گوید. شاه از دیدن چنان رامشگری شادمان می‌گردد و سرکش را مورد خطاب و عتاب قرار می‌دهد:

به سرکش چنین گفت کای بد هنر   تو چون حنظلی باربد چون شکر
چرا دور کردی تو او را ز من   دریغ آمدت او در این انجمن
به آواز او شاد می درکشید   همان جام یاقوت بر سر کشید
بر این گونه تا سر سوی خواب کرد   دهانش پر از درّ خوشاب کرد
بُبُد باربد شاه رامشگران   یکی نامداری شد از مهتران

(۲۲۹/۳۶۷۲-۳۶۷۶)

پیش از آن که به روایت نظامی در بارهٔ باربد بپردازیم، ذکر این موضوع را بیفایده نمی دانیم که ثعالبی بجای الحان سه گانه‌ای که فردوسی یاد کرده است: دادآفرید، پیکار گرد، و سبز در سبز، نام آنها را بترتیب: یزدان آفرید، پرتو فرخار، و سبز اندر سبز خوانده است،[۲۹] و گمان من آن است که چون فردوسی و ثعالبی هردو، از شاهنامهٔ ابو منصوری استفاده کرده‌اند، بعید نیست این روایت را نیز، هر دو تن، از آن کتاب اخذ کرده باشند.

فردوسی با آن که نسبةً بشرح از ورود باربد به درگاه خسرو پرویز سخن می گوید، ولی ظاهراً بسبب کوتاهی قصهٔ «خسرو و شیرین» درشاهنامه و مأخذی که از آن استفاده می کرده است، جز یک بار دیگر- که به آن اشاره خواهیم کرد- دیگر از باربد سخنی بمیان نمی‌آورد. ولی در خسرو و شیرین، لااقل دو بار از باربد و نقش او در درگاه خسرو پرویز بتفصیل سخن گفته شده است.

نخستین بار مقارن است با زمانی که خسرو پرویز در آغاز پادشاهیش (بار دوم) از مردن بهرام چوبین آگاه می گردد و سه روز وی و بزرگان درگاه به سوگواری می‌پردازند.

سه روز اندوه خورد از بهر بهرام   نه با تخت آشنا می شد نه با جام
(۳۳۷/بیت ۸۳)

و سپس در روز چهارم بزمی می آرایند:

چهارم روز عشرت تازه کردند   غناها را بلند آوازه کردند
به بخشیدن درآمد دست دریا   زمین گشت از جواهر چون ثریا
ملک چون شد ز نوش ساقیان مست   غم دیدار شیرین بردش از دست
طلب فرمود کردن باربد را   وز او درمان طلب شد درد خود را
(۳۲۸/ ۸۵-۸۸)

پس باربد چون بلبل مست با بربط در پیشگاه خسرو حاضر می شود و از صد دستان خود، سی لحن خوش آواز را بدین ترتیب می خواند:

گنج باد آورد، گنج گاو، گنج سوخته، شادروان مروارید، تخت طاقدیسی، ناقوسی، اورنگی،[۳۰] حقهٔ کالوس، ماه برکوهان، مشک دانه، آرایش خورشید، نیمروز، سبز در سبز، قفل رومی، سروستان، سرو سهی، نوشین باده، رامش جان، نوروز، مشکویه، مهرگانی، مروای نیک، شبدیز، شب فرّخ، فرّخ روز، غنچهٔ کبک دری، نخچیرگان، خون سیاووش، کین ایرج، باغ شیرین (۳۳۹-۳۴۳/۱-۳۶). نظامی سپس

از رسم خسرو سخن بمیان می‌آورد که چون بر زبان وی «زه» می‌گذشت، بدره‌ای زر به کسی که مورد تحسین قرار گرفته بود می‌داد، و در این مجلس صدبار زه گفت:

چنان بُد رسم آن بدر منوّر   که بر هر زه بدادی بدره‌ای زر...
به هر پرده که او بر زد نوایی   ملک دادش پر از گوهر قبایی
(۳۷-۳۵/۳٤۳-۳٤۲)

به روایت نظامی بار دوّم که باربد نقش مهمی در دربار خسرو ایفاء می‌کند، در پایان داستان، و هنگامی است که شیرین درحالی که از کردهٔ خود پشیمان گردیده است، از قصر شیرین پنهانی به سرا پردهٔ خسرو می‌پیوندد و راز خود را با شاپور در میان می‌نهد، از سوی دیگر، پس از خواب دیدن خسرو و تعبیر آن بتوسط شاپور بدین شرح:

به روز آرد خدای این تیره شب را   بگیری در کنار آن نوش لب را
بدین مژده بیا تا باده نوشیم   زمین را کیمیای لعل پوشیم
(۵۹-۵۸/۵۷٦)

شاپور به خسرو پیشنهاد می‌کند فردا مجلسی بیاراییم تا «می کافور بو در جام ریزیم» (٦۲/۵۷۷). این مجلس را روز بعد برپا می‌کنند. در این بزم دو تن از مطربان، باربد و نکیسا، حضور دارند. نظامی در ابیات زیرین از این دو چنین یاد می‌کند:

نشسته باربد بربط گرفته   جهان را چون فلک در خط گرفته...
نوایی نو بزد از چربی دست   که نز شیرین بر او شیرینیی هست
به دستان دوستان را کیسه پرداز   به زخمه زخم دلها را شفا ساز
ز دود دل گره بر عود می‌زد   که عودش بانگ بر داود می‌زد
همان نغمه دماغش در جرس داشت   که موسیقار عیسی در نفس داشت
ز دلها کرده در مجمر فروزی   به وقت عود سازی عود سوزی
چو بر دستان زدی دست شکرریز   به خواب اندر شدی مرغ شباویز
به نوعی گوش بربط را بمالید   کز آن مالش در او بربط بنالید
چو بر زخمه فکند ابریشم ساز   در آورد آفرینش را به آواز
نکیسا نام شخصی بود چنگی   ندیمی خاص امیری سخت سنگی...
جز او کافزون شمرد از زهره خود را   ندادی یاریی کس باربد را
در آن مجلس که عیش آغاز می‌کرد   به یک جا چنگ و بربط ساز می‌کرد...
(۱۰٤-۸۸/۵۸۱-۵۸۰)

شیرین، که پنهان از خسرو در خرگاهی در کنار این مجلس بزم بوده است، به شاپور

ز کنج پرده گفت آن هاتف جان — کز این مطرب یکی را سوی من خوان
بدین درگه نشانش ساز درچنگ — که تا بر سوز من بردارد آهنگ
به حسب حال من بردارد آواز — بگوید آنچه من گویم بدو باز
نکیسا را بر آن دربرد شاپور — نشاندش یک دو گام ازپیشگه دور
کز این خرگاه محرم دیده بردوز — سماع خرگهی از وی درآموز
نوا بر طرز این خرگاه می‌زن — رهی کاو گویدت آن راه می‌زن
(۱۲۰-۱۱۵/۵۸۳-۵۸۲)

در این مجلس نکیسا از زبان شیرین غزلی را درپرده‌ای، همراه با نواختن چنگ، و با صدای خوش می‌خواند، و باربد درپاسخ، حسب حالِ خسرو را درغزلی با ستای خویش می‌خواند. نکیسا بترتیب چهار غزل درپردهٔ راست، عماری، نوروز و راهوی می‌خواند، و باربد بترتیب آنها را درچهار غزل درپردهٔ عشاق، آهنگ عراق (پردهٔ عراق)، سپاهان، و زیرافگنده پاسخ می‌دهد. چون شیرین آخرین غزل باربد را می‌شنود فریاد بر می‌آورد و خود به نغمه‌سرایی می‌پردازد و خسرو که صدای او را تشخیص می‌دهد و در می‌یابد شیرین در نزدیکی اوست با وی هماهنگی می‌کند. در این هنگام به فرمان خسرو نوازندگان و مطربان را مرخص می‌نمایند. پس از این بزم و مشاعرهٔ شگفت، شیرین از خرگاه خود به بیرون می‌خرامد:

پری پیکر برون آمد زخرگاه — چنان کز زیر ابر آید برون ماه
چو عیاران سرمست ازسر مهر — به پای شه درافتاد آن پریچهر
(٣-٢/٦١٨)

بنا به روایت نظامی - برخلاف آنچه درشاهنامه آمده است - باربد سالهای درازملتزم دربار خسرو پرویز بوده است یعنی از آغازپادشاهی او، درمرتبهٔ دوم که همزمان بوده است با مُردن بهرام چوبین، تا زمانی که خسرو دوران جوانی و شیدایی را پشت سر می‌نهد، و شادخواریها و دوران جوانی را به یاد می‌آورد:

گهی بر تخت زرین نرد می‌باخت — گهی شبدیز را چون بخت می‌تاخت
گهی می کرد شهد باربد نوش — گهی می گشت با شیرین هماغوش
چو تخت و باربد شیرین و شبدیز — شدند این چار نزهتگاه پرویز
از آن خواب گذشته یادش آمد — خرابی در دل آبادش آمد
(١٥٣-١٥٠/٦٤٦)

پیش از این، اشارات کوتاهی را که دربارهٔ سالهای آخر زندگی باربد و مرگش در

متون کهن شده است یاد کردیم، ولی روایت فردوسی در این موضوع منحصر بفرد است و در خور توجه بیشتر.

در شاهنامهٔ فردوسی می‌خوانیم که چون روزگار بر خسرو پرویز می‌شورد و وی سرانجام به فرمان پسرش، شیرویه، در تیسفون زندانی می گردد، باربد که در این زمان در جهرم فارس بسر می برده است، چون از این واقعه آگاه می گردد، گریان و مویان راه تیسفون در پیش می گیرد و خود را به زندان شاهنشاه ساسانی و ولینعمت خود می‌رساند. در این جا به سخن فردوسی گوش فرا می‌دهیم:

[کنون شیون باربد گوش دار   سر مهتران را به آغوش دار]
چو آگاه شد باربد زآنک شاه   بپرداخت بی داد و بی کام گاه
زجهرم بیامد سوی طیسفون   پر از آب مژگان و دل پر ز خون
بیامد بدان خانه او را بدید   شده لعل رخسار او شنبلید
زمانی همی بود در پیش شاه   خروشان بیامد سوی بارگاه
همی پهلوانی بر او مویه کرد   دو رخساره زرد و دلی پر ز درد
چنان بد که زاریش بشنید شاه   همان کس کجا داشت او را نگاه
نگهبان که بودند گریان شدند   چو بر آتش مهر بریان شدند
همی گفت: الا یا ردا، خسروا   بزرگا، سترگا، تناور، گوا
کجات آن بزرگی و آن دستگاه   کجات آن همه فرّ و تخت و کلاه
همه بوم ایران تو ویران شمر   کنام پلنگان و شیران شمر
سر تخم ساسانیان بود شاه   که چون او نبیند دگر تاج و گاه
شد این تخمه ویران و ایران همان   برآمد همه کامهٔ بدگمان...

(٤٠٩-٣٧٤/٢٨٠-٢٧٧)

فردوسی، سرود پهلوانی را که باربد در این هنگام خوانده، در بیش از سی بیت یاد کرده است. باربد پس از خواندن این سرَود، به نشانهٔ حق شناسی و احترام فوق‌العاده نُسبت به ولینعمت خود به کاری بسیار شگفت دست می‌زند که کمتر مانندی برای آن می‌توان یافت. وی پس از ادای سوگندهای شدید، می گوید از این پس رود نخواهد نواخت و برای اثبات سخنش چهار انگشت خود را می بُرد و سازَش را نیز می سوزاند:

به یزدان و نام تو ای شهریار   به نوروز و مهر و به خرّم بهار
که گر دست من زین سپس نیز رود   بساید، مبادا به من بر درود
بسوزم همه آلت خویش را   بدان تا نبینم بد اندیش را

بِبرّید هر چار انگشت خویش   بریده همی داشت در مشت خویش
چو در خانه شد آتشی بر فروخت   همه آلت خویش یکسر بسوخت
(۲۸۰/۴۱۴-۴۱۸)

این روایت فردوسی است. نظامی نیز در پایان داستان خسرو و شیرین، در آن جا که بزرگان درگاه، گرداگرد پیکر بیجان خسرو ایستاده‌اند، در یک بیت از باربد یادی می کند که یادآور روایت فردوسی است:

جهانداران شده یکسر پیاده   به گرداگرد آن مهد ایستاده
قلم ز انگشت رفته باربد را   بریده چون قلم انگشت خود را
(۶۸۸/۸-۹)

* * *

در پایان اجازه می‌فرمایید، علاوه بر آنچه تا کنون به عرضتان رسانیدم، از شهرت باربد در شعر فارسی و نیز در ایران امروز سخنی بگویم تا ملاحظه فرمایید چگونه آوازهٔ باربد و خاطرهٔ وی در طی مدتی قریب پانزده قرن از دوران ساسانیان تا به امروز همواره در بین همهٔ فارسی‌زبانان و از جمله ما ایرانیان زنده بوده است، و بیقین اقدام بسیار بجای شما برادران و خواهران عزیز تاجیک در برگزاری سمپوزیوم باربد به تداوم این امر کمک شایسته‌ای خواهد کرد.

قدیمیترین شاعری که از باربد و شهرت او یاد کرده شریف مجلّدی (مخلّدی) گرگانی است:

از آن چندان نعیم این جهانی   که ماند از آل ساسان و آل سامان
ثنای رودکی مانده‌ست و مدحت   نوای باربد مانده‌ست و دستان

و سپس نوبت می رسد به دیگر شاعران از جمله:

عنصری:

بلبل همی‌سراید چون باربد   قالوس و قفل رومی و جالینوس

منوچهری:

تا هزار آوا از سرو بر آرد آواز   گوید او را مزن ای باربد رودنواز

این شاعر نام تعدادی از لحنهای باربدی را نیز در اشعار خود آورده است.

ازرقی:

به شاخه های سمن مرغکان باغ پرست   به لحن باربدی بر کشیده اند آهنگ

ظهیر فاریابی:

از آن فلک به رقص درآید که در گوشش   سریر کلک تو همچون نوای باربد است[٣١]

خاقانی شروانی:

نوای باربد و ساز بربط و مزمار   طریق کاسه گر و راه ارغنون و سه تا

◦◦

می به‌قدح درچنانک شیرین درمهد زر   باربدی وار کوس بر زده گلبام صبح

◦◦

نظیر سعد اکبر میر گشتاسب   که جای سعد اصغر زخمهٔ اوست
من او را باربد خوانم نه حاشا   که سحر باربد در نغمهٔ اوست[٣٢]

امیر خسرو دهلوی:

گرش شیرین بخوانی باربد هست   وگر جان نیست باری کالبد هست

سلمان ساوجی:

ازپیِ خسرو گل، بلبل شیرین گفتار   نغمهٔ باربد و صوت نکیسا آورد[٣٣]

حافظ شیرازی:

مغنّی نوایی به گلبانگ رود   بگوی و بزن خسروانی سرود
روان بزرگان ز خود شاد کن   ز پرویز و از باربد یاد کن[٣۴]

ملک‌الشعراء بهار:

دوراز خراسان گزین دری شدم عزلت گزین   مویان چوچنگ رامتین نالان چورود باربد[٣۵]
(۴۱۸/۱)

بهار بجز این بیت، درمثنوی ٣٦ بیتی خود با عنوان «سی لحن موسیقی»[٣۶] و بمطلع:

شنیدم باربد در بزم خسرو   به هر نوبت سرودی نغمه‌ای نو

نام این سی لحن موسیقی قدیم ایران را که باربد در دربار خسرو پرویز می‌نواخته - براساس خسرووشیرین نظامی گنجوی- بنظم آورده و به تغییراتی که نظامی در اسامی بعضی از الحان داده به شرح زیرین اشاره کرده است:

...نظامی حذف کرد«آیین جمشید»   ز «راح روح» هم دامن فرو چید
هم افکند ازمیانه «نوبهاری»   پس آن گه ساخت لحنی چار، جاری
نخستین کرد یاد از «ساز نوروز»   که باشد نوبهار آن‌جا ز نو روز
پس آن گه «غنچهٔ کبک دری» گفت   ندانم از کجا این لحن بشنفت
سوم را نام «فرّخ روز» داده   دگر «کیخسروی» نامی نهاده
چو در این شعرها دقت فزایی   تو خود سی لحن را ازبر نمایی

و نیز این موضوع را ناگفته نگذارم که نه‌تنها یاد باربد و خاطرهٔ هنرمندی او در شعر فارسی همواره زنده بوده است، و وی بعنوان مثل اعلای یک خنیاگر و رامشگر بیمانند که هم شعر می سروده است و هم شعر خود را با صدای خوش بهمراه بربط یا رود می خوانده، شناخته شده بوده است. بلکه نام وی به دو شکل «باربد» و «پهلبد» بعنوان نام برخی از مؤسسات هنری و نام خانوادگی هنوز در ایران رایج است. در سال ۱۳۰۵ خورشیدی/ ۱۹۲۶ مسیحی، مهرتاش و عده‌ای از هنرمندان، در تهران مؤسسه‌ای هنری به نام «جامعهٔ باربد» تشکیل دادند[۳۷] که تا زمان انقلاب اسلامی ۱۹۷۹/۱۳۵۷ دائر بود، و در شهر جهرم فارس، که بنا به یکی از دو روایت که از آن سخن گفتیم زادگاه باربد بوده است، یک سینما به نام باربد وجود داشته است[۳۸] (از تغییر احتمالی نام این سینما در دورهٔ انقلاب اسلامی آگاهی ندارم)، و هم حداقّل ضبط فارسی میانهٔ نام باربد، یعنی پهلبد، نام خانوادگی یکی از وزیران فرهنگ و هنر ایران، پیش از انقلاب اسلامی ایران بوده است.

یادداشتها:

۱ - ابوبکر ربیع بن احمد الاخوینی البخاری، هدایة المتعلّمین فی الطب، تصحیح جلال متینی، انتشارات دانشگاه مشهد، مشهد، ۱۳٤٤ خورشیدی.

۲ - همان کتاب: «واما آن دیگر که از جگر سوی اندامهای برین رود بر مهرهاء پُشت بر دفسد، و این پارسی بخاری است، و به دیگر لغت بربشلد»، ص ٦۵؛ «خاکستر چوب درخت انگوز که ورا اش خوانند به بخارا»، ص ٦۰٤.

۳ - همان کتاب: «و نیز یکی بیماری است که بباید دانستن پیش از صرع که ورا کابوس خوانند... و این بیماری را به زفان بخاری «سُکاجه» خوانند و به زفان سغدی «فلرنجک»»، ص ۲٤۸-۲٤۹.

٤ - همان کتاب: «اکنون تو که فرزند منی اندر خواستی از من کتابی به باب پچشکی سبک و آسان تا تورا خاصه از من یادگار بود و دیگر مردمان را فایده بود. اجابت کردم تو را بدین...»، ص ١٤؛ نیز رک. «پارسی بخاری»، ص ٦۰٤.

۵ - همان کتاب: «این همه را جمع کند کوفته و بیخته به آب برگ اسپغول بخاری که ورا «کوارغشه» خوانند به زفان روستای بخارا، تر کند و قرص کند»، ص ۵۲۷.

٦ - از جمله رک. ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، چاپ سوم، تهران ۱۳۳۸، ص ۳-٤؛ دایرة‌المعارف فارسی، زیر نظر غلامحسین مصاحب، ذیل: خسرو پرویز.

۷ - تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، ص ٤-۵.

۸ - در این مقاله از خسرو و شیرین نظامی گنجه‌ای، تصحیح بهروز ثروتیان، چاپ اول، تهران، ۱۳٦٦ استفاده کرده‌ام. شمارهٔ صفحاتی که ذکر گردیده مربوط به همین چاپ است.

۹ - به نقل از حاشیهٔ محمد معین بر برهان قاطع، ذیل: باربد.

۱۰ - A. Tafazzoli, "Bārbad", *Encyclopaedia Iranica*, ed. Ehsan Yarshater. در نگارش این مقاله در موارد مختلف از این مقالهٔ محققانهٔ دکتر تفضلی بهره برده‌ام.

۱۱ - ابن عبد ربّه ، عقدالفرید، تصحیح محمد سعید العریان، قاهره، ۱۹٤۰، جلد۲، ص ۵۳؛ ابن قتیبه، عیون الاخبار، قاهره، دارالکتب ۱۳٤۳/۱۹۲۵، ج ۱، ص ۹۸؛ جاحظ ، الحیوان، چاپ عبدالسلام محمد هارون، قاهره، ۱۹۳۸، ج ۷، ص ۱۱۳.

۱۲ - رک . زیرنویس ۱۰.

۱۳ - به نقل از لغت نامهٔ دهخدا، ذیل : باربد.

۱٤ - در خسرو و شیرین نظامی ، تصحیح وحید دستگردی نام سی لحن آمده است، در تصحیح بهروز ثروتیان نام ۲۹ لحن. رک. زیرنویس ۳۰؛ در برهان قاطع نام سی لحن آمده است؛

۱۵ - Cristensen, A., "Persian Melody Names," in *Dastur Hoshang Memorial Volume*, Bombay, 1918, pp. 368-378.

کریستن‌سن از دیوان منوچهری دامغانی نام ٤۳ لحن را استخراج کرده و سپس کوشیده است که لحنهای موسیقی عهد ساسانی را به اسم و رسم بازسازی کند. وی هفت لحن خسروانی را جدا از سی لحن باربد می‌داند. او مجموعاً نام ٦۷ لحن باربدی را آورده است. با سپاسگزاری از دوست ارجمند آقای دکتر محمود امیدسالار که در بارهٔ الحان باربدی اطلاعات سودمندی در اختیارم قرار داده‌اند.

۱٦ - رک . زیرنویس ۱۰. ثعالبی از «خسروانی» یاد کرده و مسعودی از «طرق الملوکیه».

۱۷ - شمس قیس رازی، المعجم فی معائیر اشعارالعجم، چاپ اول، تهران، ص ۱۰۵، به نقل از لغت نامهٔ دهخدا.

۱۸- برهان قاطع ، ذیل : باربد.

۱۹ - Ahmad Tafazzoli, "Some Middle-Persian Quotations in Classical Arabic and Persian Texts," in *Memorial Jean de Menasce*, ed. ph. Gignoux et A. Tafazzoli, Tehran, 1974, pp. 337-349.

۲۰ - زکریا محمدبن محمود المکونی القزوینی، عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات ، تصحیح نصرالله سبوحی ، تهران، تاریخ چاپ ندارد، ص ۳۱۲، ۳۱۵.

۲۱ - قزوینی، آثارالبلاد و اخبار العباد، بیروت، دارصادر، ۱۳۸۰هـ/۱۹۶۰ م. ص ٤٤۰-٤٤۲.

۲۲ - کریستن‌سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمهٔ رشید یاسمی ، چاپ اول، تهران، ۱۳۱۷، ص ۳۲۵، به نقل از لغت نامهٔ دهخدا؛ نیز رک. ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل الثعالبی، ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره ۱۳۸٤هـ.، ص ۳۵۹.

۲۳ - رک . زیر نویس ۱۰.

۲۴ - آثار البلاد و اخبار العباد، ص ٤٤۲؛ زیرنویس ۱۰.

۲۵ - رک . زیرنویس ۱۰.

۲٦ - رک . لغت نامهٔ دهخدا، ذیل: باربد؛ احمد تفضلی ، «باربد» (زیرنویس شمارهٔ ۱۰)؛ جاحظ ، در کتاب الحیوان، نام کُشندهٔ فلهبذ را «زیوشت»، و طوسی در عجائب المخلوقات ، «ریوست» نوشته‌اند.

۲۷ - در این مقاله از شاهنامهٔ فردوسی ، تصحیح متن باهتمام آ. برتلس، زیر نظر ع. نوشین، مسکو، ۱۹۷۱ استفاده کرده‌ام. شمارهٔ صفحات و ابیاتی که ذکر گردیده مربوط به همین چاپ است.

۲۸ - نسخه بدل : پالیزبان ، پالیزگر مناسبتر می نماید.

۲۹ - به نقل از لغت نامهٔ دهخدا، ذیل باربد؛ نیز رک. زیرنویس ۱۰.

۳۰ - بهروز ثروتیان معتقد است برای آن که نام سی لحن را تمام کنند در بیت نظامی «اورنگ» را به «اورنگی» تغییر داده‌اند. رک. خسرو و شیرین، ص ۸۹۲.

۳۱ - لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل «باربد» (ابیات شریف مجلدی (مخلدی) گرگانی ، عنصری، منوچهری، ازرقی،

ظهیر فاریابی).

۳۲ - دیوان خاقانی، تصحیح علی عبدالرسولی، تهران، ۱۳۱۶، بترتیب ص ۳۱، ۵۵۸، ۵۹۴. نیز رک. ص ۳۱۸، ۳۵۳، ۵۵۸، ۵۹۴.

۳۳ - به نقل از: محمد کریم اشراق، کتاب بزرگان جهرم، تهران، ۱۳۵۱.

۳۴ - دیوان حافظ، بتصحیح پرویز ناتل خانلری، جلد دوم، تهران ۱۳۶۲ خورشیدی، ص ۱۰۵۸.

۳۵ - دیوان اشعار محمد تقی بهار «ملک الشعراء»، جلد اول، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۴ خورشیدی.

۳۶ - همان کتاب، جلد دوم، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی)؛ نیز رک. برهان قاطع، ذیل: بارید.

۳۷ - ابوالقاسم جنتی عطائی، بنیاد نمایش در ایران، تهران، چاپ دوم، ۲۵۳۶ شاهنشاهی، ص ۷۴.

۳۸ - به نقل از خسرو جاماسبی از اهالی جهرم فارس، مقیم ایالت تنسی، امریکا.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی